



دگرگونی، با پذیرفتن سرانجام و فرجام فرد آغاز می گردد

آدمی بین معنویت کلمبوس و پیشرفت

* مرگ جزیی از چرخه ی زاده شدن و نوشدن است
* ما با اشیا، فضا، نور و زمان ناهمگون نیستیم، بلکه همه گی یک فرآورده هستیم

در مجله ی شماره ۷۶ اشاره کردیم
که:

روان در راستای پرده کشایی از رازهای صمیمیت و دل بسته گی در زندگی روزمره و روح در جست و جوی یافتن پروردگار در زندگی ندیوی است. روح و روان اغلب به عنوان مفاهیمی مجرد و انتزاعی، اما هم سان و به جای هم استفاده می شوند. این دو پدیده به عنوان مفاهیم فرافردی در ارتباط با یک دیگر بوده اند، اما در حالاتی استثنایی از هم جدا افتاده اند و نتوانسته اند در ساختارهای خردورانه یک مشارکت هم گام و زیر ساختی داشته باشند. به همین سبب ناسازگاری آدمیان آغاز می گردد و ادامه ی آن...

۴) باور به روحانیت

باور به روحانیت به معنی باور به حرمت هر چیزی است که در پیرامون ماست و به موجب آن چیزهای عادی به صورت واقعاً غیر عادی تجربه می شوند. مشاهده ی روشنایی و درخشش طبیعت همه ی آموزه های ما را شامل سلامت و بیماری، لذت و درد شادی و غم، سود و ضرر، پیروزی و شکست، زاده شدن و مرگ منتقل می سازد. آن ها به صورت حوادث زندگی در می آیند که دوگانه نبوده بلکه بازتاب مباحثاتی در باب ستایش های توصیف ناپذیر و نیز با ارزش هستند. آموزه های روحانی، نیازمند قطع برخی از ارتباط ها با دیگران است. گرچه دل بسته گی خاطر می تواند سوزنده گی روان را به لرمغان آورد ولی به معنای هیچ گاه تنها نبودن نیست. آدمی برای رشد معنوی نیازمند خلوت نیز هست.



تنهایی، پیکر را با طبیعت هماهنگ کرده و دل بسته کی آدمی به یک وجود بزرگ تر را استوار می‌کند. نیایش های مذهبی در خلوت نیز همین هماهنگی را پدید می‌آورند به گونه ای که شخصی که در تنهایی دعا می‌کند احساس می‌کند در پیشگاه پروردگار تنها است.

برپایه ی پندار استوار که فرضیه ی «بازگشت به خویش» از طریق تنهایی را ارائه نموده است، این یک راه قرلر دامن فرد در برخورد با عمیق ترین احساساتش است. در یک فرایند دوسویه هر چه فرد با دنیای درونی بیشتر در برخورد باشد می‌تواند با روحانیت دنیای بیرون بیشتر ارتباط برقرار نماید. تنها راه آشکار نمودن معنویت شخص آن است که بخشی از روحانیت طبیعت باشد. در آن جا است که باید منتظر دگرگونی بود. رنر ماریا رایکه، شاعر در یکی از نخستین نامه‌هایش می‌گوید: وظیفه ی ما این است که دنیا را کاملاً به درون خود فرو بریم، به شیوه ای که وجودمان دوباره به گونه ای ناپیدا در ما رخ نماید.

۵) باور به یگانه گی

باور به یگانه گی، به معنای احساس نامتمایز بودن از دنیای بیرون - طبیعی و فراتر از طبیعی - و به عبارت بودا «احساس یگانه گی» است. هنگامی که دشواری های زندگی فرد چنان سنگین می‌شود که شخص نمی‌تواند «مفهومی جهانی» برای خود بیابد یگانه گی برای آدمی معنا و ارزش به ارمغان می‌آورد. البته مفهوم جهانی، ماهیتی کمی و قابل اندازه گیری نیست. همان گونه که یاسپرس اشاره نموده یگانه گی را نه از طریق جهانی منطقی و علمی، و نه در درون یک مذهب جهانی می‌توان یافت. یگانه گی تنها از طریق ارتباطی حد و مرز به دست می‌آید یگانه گی، احساس مسئولیت در برابر همه احساس تمهد همه جانبه و یک شیوه ی ارتباط فناکارانه با دنیای بیرونی خود است. افزون بر این، باور به یگانه گی در نهایت بازتابی از یک پارچه گی ذهن، جسم و روح است. چنان که کاول می‌گوید: اگر ذهن و جسم یک پارچه باشند روح می‌آید تا در آن یگانه گی جای

گیرد و این آمدن و بودن منوط به شیوه ی کلر کرد و رابطه ی ما با دنیا است. رین باج، به یک نماد آشکار از تکامل رابطه ی دوسویه ی حس زنده بودن - و به طور ضمنی دوست داشتن - یا انسانیت اشاره می‌کند. عامل پیوست به آن یگانه



گی بر رمز و راز، گونه ای از عشق است که خود ما را از دیگر افراد دیگر چیزها و در نهایت از جهان متمایز می‌گرداند. اندازه ها و چهارچوب های را گسترش داده و مرزهای را افراخ می‌سازد طبق نظریه ی یک، به این گونه هر چه ما خویشمان بدان را بیشتر و پررنگتر گسترش دهیم، تمایز بین خویشمان «ما» و جهان کمزنگتر می‌شود. ما به صورت فراتر از فرد شناخته می‌شویم و احساس شور و فراز (همان احساس عشق شدن) را بیشتر و بیشتر تجربه می‌کنیم.

اگر شما عاشق دیگران نباشید نمی‌توانید به پروردگار عشق بپورزید و اگر عاشق حیوانات نباشید نمی‌توانید به آدمیان و کل طبیعت عشق بپورزید.

«من ممکن است همه ی رازها را دانسته و همه ی دلش ها را داشته باشم، من ممکن است آن اندازه ایمان داشته باشم که بتوانم کوه ها را جا به جا کنم اما اگر عشق نداشته باشم، هیچ چیز نیستم.» این یگانه گی مرحم و شفقت به دنبال دارد. این یگانه گی ترحم‌آمیز از سوی همه ی مذاهب القا شده است.

۶) باور به دگرگونی:

باور به دگرگونی، باور به پیوسته گی

معنوی و زاده شدن دوباره است. ما در شکل موجود ممکن است فناپذیر باشیم اما در سرشت واقعی خود ابدی هستیم. ما معنویت را نیز مانند عناصر فیزیکی و روحی، از والدین و نسل های گذشته ی خود به ارث می‌بریم. به همین ترتیب هر نسل از آموزه ها و آگاهی های نسل پیشین خود بهره مند می‌شود. از آن جایی که کیفیت های فیزیکی و روحی ما دارای عناصری هم سان گذشته کلن است - هر کجا و با هر کس که بودند - تقریباً مجلود به ژنتیک و زندگی خانواده گی است. هنگامی که این عوامل در ما جای دارند سرشت فیزیکی و روحی بی‌همتایی را به ما می‌دهند. از طرف دیگر، سرشت معنوی ما دارای عناصر هم سان جامعه، تاریخ، هنر و جهان هستی گذشته و فراتر از آن است. هنگامی که این عناصر معنوی در دوره ی زندگی پیکری، درون ما جای گیرند، رولن را به ما می‌بخشند.

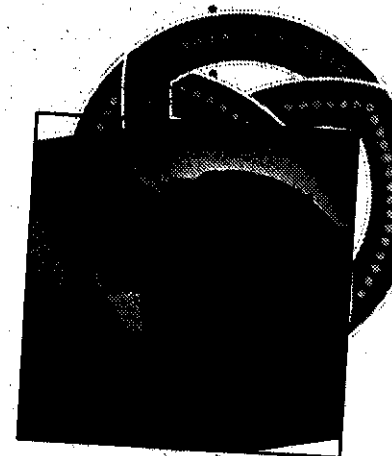
رولن، دارای موجودیتی ویژه است. بعد از مرگ شخص، رولن دوباره به عناصر معنوی خود تجزیه شده سپس دوباره به هم می‌آمیزد.

از این رو به تدریج رولن راه خود را از میان تمام ارزش های زندگی می‌کشد تا محدودیت های گیتی را بشکند.

دگرگونی، با پذیرفتن سرانجام و فرجام فرد آغاز می‌گردد. پذیرفتن سرانجام فرد دشوار و نا آشکار است. پذیرش فرجام و سرانجام فرد همچنین فناپذیری وی، روشن تر اما دشوارتر است. حکمت زندگی را شاید بتوان هم چون نظریه ی رین باج گسستن از بندها بیان نمود.

در پایان، همه ی پایان ها نوعی آغاز بالقوه هستند و همه ی آغازها پایانی دارند. مرگ برای رولن واپسین آغاز است. چرا که همه ی ویژه گی های آفریده کلن علای و ارزشمند زندگی، نام آور یا گمنام، انسان یا غیر انسان همه گی به شکل دیگر دگرگون می‌شوند. همان گونه که چاپرا می‌گوید: در طبیعت مرگ جزئی از چرخه ی زاده شدن و نو شدن است. تنه های ما بیلیون ها سال عمر دارند و بیلیون ها سال دیگر عمر خواهند کرد. در ایندهای دور هنگامی که آن ها به اجزای کوچک تری تجزیه شوند نمی‌میرند بلکه به اشکال

۴۷



دیگری تغییر ماهیت می‌یابند. به همین شکل بدن ما به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که به عنوان یک واحد ویژه کار کردی، کنش خود را متوقف می‌کند، اما عناصر آن می‌توانند اشکال فیزیولوژیکی کاملاً ناهمگونی را به خود بگیرند و تغییر شکل دهند. حیوانات، گل‌ها، یخ، نمک، مواد نخستینه‌ای که چیزهای زنده و نا زنده را می‌سازند، یکی هستند ما با اشیاء، فضا، نور و زمان ناهمگون نیستیم، بلکه همه گی یک فرآورده هستیم، این مسئله در نهایت بازتاب سرزندگی دوباره‌ی زندگی و یافتن روان در همه‌ی چیزها است.

گرمای‌ترین اندیشه‌ها درباره‌ی ابدیت، جنبه‌ی روشن سرانجام و فرجام ما در این دنیا است که اغلب با زیبایی و روشنائی همراه است. قلمرو و ماهیت سرانجام و فرجام آدمی از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از مذهبی به مذهب دیگر متفاوت است، اما اصولاً سرمنزلی انتقال‌پذیر، جاودانه، نویدبخش حالتی از شور یا وقار، درخششی درونی و یا هم نشینی پنهانی با دیگر فناناپذیران و حتا زاده شدن دوباره است. از سوی دیگر، مرگ سوی تاریک سرانجام و فرجام ما، فراموش شدن و یا هیچ شدن مان را می‌سازد.

زندگی سرشار از لذت - در اکنون و در ابدیت - نیازمند درک این هیچ شدن است که رین پاچ آن را «زندگی کردن در آینه‌ی مرگ» بیان نموده است.

در واقع تنها از «هیچ بودن» است که می‌توان همه چیز شد و هیچ کس نمی‌تواند وارد این «هیچ بودن» بشود. مگر این که همه چیز را رها کرده باشد. خود معنوی ما با نفی خود عادی ما و رهایی از حس فرد بودن حاصل می‌شود. این بی خود شدن فرد، حالت مطلق از نبودن و وجود نداشتن نیست، بلکه حالتی از رهایی از تمایز میان خودآگاهی و جهان، و زندگی در همه جا و درون همه چیز است که پیکر ما را در داد و ستدی همیشه گی با همه‌ی اجزای طبیعت می‌بیند.

برای سازگاری «بودن» و «نبودن» به طور هم زمان، زندگی نمودن در دنیای برون، در حالی که برای دگرگونی درون می‌کوشیم و جست و جو به دنبال هدف نهایی در حالی که ماهیت آن را نمی‌دانیم،

حالتی فراتر از دنیای مادی پدید می‌آورد. رهایی از فناپذیری‌های معمول نه نفی بنیادین زندگی و نه منتظر بودن برای یک زندگی بهتر است؛ بلکه پنداشتی از تناقضات مرگ و زندگی به عنوان یک هماهنگی دگرگون شونده است.

فراموش نمودن خویشتن، هم دل و هم زبان بودن با ده‌ها هزار پدیده است. هم دل بودن با ده‌ها هزار پدیده، رها نمودن پیکر و ذهن خود و دیگران است.

شکل‌گیری یک درمان گر - بر رشد شخصیتی او چیره گی دارد. موضوع

آب‌های ما بی‌بیون‌ها
 سال‌ها همسفر شادان و بی‌بیون‌ها
 سال‌ها دیگر عمر خواهند کرد
 در این‌دنیای دور هنگامی که
 آن‌ها به اجزای کوچک تری
 تهریزه شوند، نمی‌میرند بلکه
 به اشکال دیگری تغییر ماهیت
 می‌یابند.

درمان گر معنوی کسی است
 که به اضطراب آدمی از جدایی
 و بی‌گانه گی، احساس بی
 معنی بودن و احساس گناه
 وجودی به خاطر هدر دادن
 استعدادهایش می‌پردازد.

«بودن و شدن»، همان گونه که برای همه وجود دارد، برای درمان گر هم وجود دارد. بنابراین درمان گر تا اندازه‌ای می‌تواند به رشد بیمار کمک نماید که خود رشد نموده است. به همین علت چیزی که واقعاً مهم است، مکاتب درمانی نیستند بلکه خود روان درمان گراها هستند.

«شخص» درمان گر، هم تئوری و هم مکتب مرتبط با خود را زیر سایه قرار می‌دهد. در واقع مهارت‌های تکنیکی درمان گر از دیدگاه زمینهای با تظاهرات شخصیتی وی سازگار است. گرچه اغلب خویشتن درمان گر در مردابی از پیروی و نظریه‌های رو در رو گم می‌شود.

این نظریه‌ها، در حقیقت اغلب جای‌گزین فلسفه و در موارد شدیدتر، حتا جای‌گزین مذهب نیز می‌شوند.

درمان گرانی که خود را بیش از اندازه ملزم به علوم روانشناسی، زیست‌شناسی و یا جامعه‌شناسی می‌دانند، حتما در نهایت، ابعاد اخلاقی و معنوی آدمی را کم تر از اندازه مورد توجه قرار می‌دهند.

درمان گر معنوی کسی است که به اضطراب آدمی از جدایی، بی‌گانه گی، احساس بی معنی بودن و احساس گناه وجودی به خاطر هدر دادن استعدادهایش می‌پردازد. ما زلو می‌گویید: آسیب شناسی واقعی «تحقیق آدمی» است. در این جا به ویژه تحقیق معنوی مد نظر است. از این رو درمان گر معنوی بایستی خود را به سوی یک خودآگاهی جهانی ارتقا دهد تا بتواند به اعمال روان درمانی که خود نیازمند ابتلازه‌ی بالایی از خودآگاهی و رشد است و کانون معنوی آدمی را هدف گرفته است، بپردازد هدف فوق به وسیله‌ی بارور نمودن خویشتن و به واسطه‌ی حس کنج کاوی و مشغولیت‌های گوناگون، گسترش خواسته‌ها و گرایش‌ها در عین جست و جو برای ساده گی آگاهانه، مهار خویش در درون از طریق تنهایی و در برون از طریق صمیمیت دل بسته گی داشتن و باورمند بودن و در نهایت با نشاندن روان خویش در صفای روح، قابل دستیابی است.

هم چنین روان درمان گر معنوی فردی است که کش مکش‌ها و کمبودهای گذشته و اکنون را می‌شناسد نه به این منظور که آن‌ها را حل کند، بلکه برای این که بر آن‌ها چیره شود او آدمی را با همه‌ی محدودیت‌هایش می‌پذیرد و در همین حال آن را نهایت کار خویش نمی‌داند. افزون بر این، درمان گر معنوی تنها به انجام تکنیک‌های گوناگون برای پذیرش معماهای آدمی نمی‌پردازد بلکه به فرد برای یک رهایی هماهنگ از آن‌ها کمک می‌کند.

برای یک درمان گر معنوی «بیمار» یا «مشرتی» وجود ندارد، بلکه تنها یک آدمی که گام بر نداشته، مطرح است. درمان گر معنوی عبارات دوگانه و برجسته‌های تبعیض‌آمیز مانند طبیعی - غیر طبیعی، خردمند - دیوانه و همه‌ی ویژه گی‌های تشخیصی دیگر به شکل دسته‌بندی‌های دوتایی را کنار می‌گذارد هنگامی که از

این دوگانه گی‌ها فراتر روییم، اشکال آن‌ها ناپدید می‌شوند. این منطبق نبود دوگانه گی است که بنیاد فلسفه ی درمان معنوی را پدید می‌آورد.

درمان گر معنوی به دنبال آن چیزی است که فرد را در بهترین و بدترین حالت به تنهایی ویژه گی می‌بخشد. هم چنین در جست و جوی آن ویژه گی‌های فردی است که شخص را از دیگران متمایز نموده و به او معنی می‌بخشد.

فرد کام بر نداشتن فردی ست که در حال شدن هسته وی نه تنها بایستی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، تفسیر گردد. حساسیت‌زایی شود. رویارویی (مواجهه) و شرح داده شود. بلکه باید کنترل شود. در نهایت درمان معنوی جای پای به سوی جهانی بزرگ تر است و درمان گر معنوی تنها راه را نشان می‌دهد.

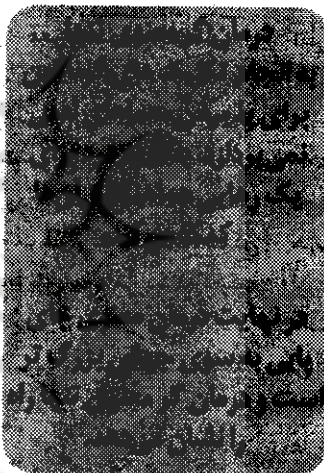
از دیدگاه یک درمان گر معنوی، ذهن تنها دربردارنده ی نیروهای خودآگاه و ناخودآگاه (ابرمین باژدارنده نهاد تکانه‌ای و یا من اماره) نیست بلکه شامل مجموعه نیروهای معنوی است که پیش‌ساز عشق و باور هستند. بدین ترتیب ذهن ما از شکل یک ذهن مکانیکی ساده خارج شده و یک ذهن معنوی می‌شود. این ذهن، با خود یک یگانه گی به یاد ماندنی و یک دل بسته گی آسمانی به همراه دارد. برای رسیدن به آن هیچ شاه راهی جز یک راه روحانی وجود ندارد.

نقش درمانی درمان گر، شمایی انتقالی، سازنده ی شناخته آموزش دهنده ی رفتار، مشاور پشتیبانی کننده و هم دل معطوف به خویش شدن نیست؛ گرچه ممکن است گاهی هم سان یا یک یا همه ی این ارزش‌ها باشد.

به جای آن، شیوه ی ارتباط درمان گر معنوی، عمدتاً به گونه ای رهایی بخش و رستگار کننده بوده و از همه ی گونه های دیگر ارتباطات برتر است. به این شکل که دو فرد به گونه ای دوسوگرایانه حس‌های بنیادی یک دیگر را دربارهِ ی سرنوشت مشترک بدون هیچ گونه سرزنش و کاستی تأیید می‌نمایند. چنین رستگاری با گناهان و کاستی‌های معمول سازگاری ندارد بلکه بیشتر سازگار با بازگیری نیک خواهی و آزادی بخش است. به دنبال هیچ

خطایی نخواهند بود. هیچ سزایی وجود ندارد و در عمل هیچ نیازی به بخشش نیست. این نجات خویش و دیگری، رهایی از زندان ذهن و جسم بدون رولن است. چنین پیوسته گی‌ای آرامش بخش و ترمیم کننده است.

درمان گر معنوی ناخوشی را درمان نمی‌کند و کوششی برای درمان فردی که ناخوشی دارد انجام نمی‌دهد. او با فردی که در فرآیند «شدن» قرار دارد باقی می‌ماند. درمان گر معنوی و فردی که کام بر نداشتن یک «واحد هیپوفت» هستند یک وجود یگانه که این وجود یگانه می‌تواند گفت و گوهایی درونی و



بیرونی داشته باشد. و عمدتاً بر آن چیزهایی که به زبان نمی‌آید، استوار است. این با دو راه زندگی فیلسوفانه‌ای که پاسپرس بیان نموده سازگار است. راه مراقبت در تنهایی و راه ارتباط با آدم‌ها «درکی دوسوگرایانه از طریق ساکت نشستن در کنار یک دیگر». همان گونه که ویگن اشتین فیلسوف می‌گوید اگر کلمات هم عمل داشته باشند با تعیین ژرفای خلوت معنویت سکوت همان کلمات است.

رولن درمانی معنوی یک مشاوره ی مذهبی نیست. کلیسا و مشاوران مذهبی آن عموماً از راه دهنده ی یک شکل ساختاری و سازمان یافته از معنویت یا سنت‌ها، تخطئه‌ها و آداب خاص خود هستند. آن‌ها خلوند را به عنوان پنداشت عقیدتی جدا و برتر که جست و جو برای دستگیری او نیازمند به آداب و مراسم است. بر دوش می‌گذارند بر عکس، رولن

درمانی معنوی باورهای خشک را کنار زده و آزادی و خمش پذیری (انعطاف) را جایگزین می‌نماید. این شیوه ی درمان، چهره‌های از مذهب سازگار با پیشرفت معاصر که جهان گیر است، را نشان می‌دهد که بهترین تصویر آن به عنوان ایده و فلسفه‌ای ماندگار و به عنوان یگانه گی ای والا، مذهب را نمایش می‌دهد. اندیشه و مراقبت در زندگی، ولسطلمی برای وجود روحانی شخص با معبود است. وجود پروردگار به عنوان نیرومند توانای مطلق که در وجود هر کسی نفوذ می‌کند، پنداشته می‌شود. همه ی ما توان ذاتی برای پاک کردن آموزه های مان را دارا هستیم. معنویت یا روحانیت راهی از ژرفاندیشی کامل است که در آن پروردگار را در جهان هستی و هم چنین در وجود خودمان درمی‌یابیم.

رولن درمانی معنوی یک نوع رولن درمانی وجودی نیست. رولن درمانی وجودی معنویت را نفی کرده تا جایی که موجب نفی بنیادین دلهره و تشویش، تقدیر و سرنوشت می‌گردد. هم چنین حس متلهی بودن آدمی را مخالف با زیبایی، زاده شدن دوباره و آغاز زندگی نوین می‌داند. افزون بر آن از لحاظ پدیده‌شناسی این روش به طور سنجیده بر همه ی باورهای گفته شده نگاهی مشکوک دارد. از آن جایی که رولن درمانی وجودی چنین باور دارد که زندگی آدمی از نبود خودآگاهی دربارهِ ی موضوعات یا موجودات گیاهان و جانوران اثر می‌پذیرد، هوشیاری را علت ساخت کیفیت زندگی انسان به گونه ای دیگرگون با دیگران قلمداد می‌کند. بنابراین آدمی را جدا از بخش‌های گوناگون طبیعت قرار می‌دهد. اگر چه این روش باعث رهایی آدمی از افزونگی می‌گردد، ولی در همین حال موجب جلیایی آدمی از ایمان می‌شود.

در برابر، رولن درمانی معنوی بر پایه ی ملنی از سلامت بنا شده است که تشخیص را حذف می‌نماید (اگر بر آن چیره نشود) و دل بسته ی رستگاری و علاج (نه درمان) است.

پایان

